

گفتار و کنش در تاریخ سیاسی معاصر ایران

contact@korosherfani.com

کورش عرفانی

علیرغم موفقیت تحریم ملی، تفاوت فاحشی که بین آمار اعلام شده ی انتخابات دور هفتم مجلس شورای اسلامی و واقعیت مورد مشاهده ی مردم در روز اول اسفند وجود دارد بار دیگر نشان می دهد که جمهوری اسلامی قادر است هر جا که لازم باشد دست به جعل حقیقت بزند و آنچه را که برایش لازم است تحقق بخشد. حتی اگر برای این منظور مجبور شود در برخی از شهرها آماري را ارائه دهد که معادل 108 درصد جمعیت دارای حق رای باشد. اما آیا این تفاوت بین واقعیت 3 تا 4 میلیون رای دهنده از یکسو و آمار 20 تا 25 میلیونی اعلام شده از طرف دیگر نباید لحظه ای ما را در مورد منطق کهنه ی این رفتار رژیم به فکر فرو برد؟ این چندمین بارست که نظام آخوندي آنچه را که می خواهد می کند و جامعه ایرانی و اپوزیسیون خارج از کشور را در مقابل **کار انجام شده** قرار می دهد؟ آیا باید آموخته ها را باز صد بار آموخت؟ آیا باید هزار بار از يك سوراخ گزیده شد و باز فریاد تعجب برآورد؟ برای درك منطقي که حاکمیت به کار می گیرد باید به عقب باز گردیم، به زمانی که کسانی که در حال حاضر در راس قدرت هستند در حال آماده سازی به قدرت رسیدن خود بودند. برای این منظور به ارائه مثالی می پردازیم که بسیار معنی دارست و حکایت از آن دارد که پس از 25 سال، مخالفان حاکمیت استبدادي همچنان مشغول تکرار يك اشتباه شناخته شده هستند.

تجربه ی تاریخی آخوندها

هنگامی که در زمستان سال 1356 نخستین اعتراضات توسط روشنفکران، نویسندگان، سیاسیون و معترضین ایرانی در محافل دانشگاهی آغاز شد شاهد نطفه زدن جنبشی بودیم که خصلتهای يك جنبش اعتراضی شهری، مدرن و محدود را داشت و در جستجوی آزادیهای اجتماعی و سیاسی بود: آزادی بیان، آزادی مطبوعات، آزادی زندانیان سیاسی. اشکال این حرکت آن بود که توسط نیروها و افرادی به راه افتاده بود که درکي **سیاسی** از کار خود نداشتند. یعنی نمی دانستند که هر جنبش اعتراضی باید برای رسیدن به اهداف خود سریعاً به **سازماندهی** خویش اقدام کند. نبود این درك حرفه ای از مبارزه در میان کسانی که در ابتدای جنبش در بیرون از زندانها بودند از يك طرف و در زندان بسر بردن برخی از رهبران سیاسی سبب پیدا شدن يك خلاء جدی در امر راهبري و مدیریت جنبش اعتراضی شد که هر روز گستره ی بیشتری به خود می گرفت.

این کمبود مدیریت و فضای خالی مربوط به آن به سرعت مورد استفاده ی روحانیت خمینی گرا قرار گرفت و به فاصله ی چند ماه، آخوندها به رهبري خمینی موفق شدند حرکتی را که بازیگران اصلی اش، همانند امروز، تنها به دادن نامه های سرگشاده و اطلاعیه بسنده می کردند با اقدامات **سازماندهی شده** به نفع خویش قبضه کنند. **از طریق عمل و کنش مشخص**. دهها هزار روحانی در قالب يك شبکه ی گسترده از مساجد و اماکن مذهبی با هدایت «باند خمینی» از نجف و بعد از نوفل لوشاتو در فرانسه و سپس در تهران و قم رهبري جنبش را بدست گرفتند. نخستین سنوال در این باره این است که آیا اگر روشنفکران معترضی که حرکت اجتماعی آزادیخواهانه را آغاز کرده بودند، از همان روزهای اول اعتراضات در دانشگاه های تهران و سایر شهرهای کشور، يك **کمیته رهبري** جنبش تدارك دیده بودند، باز خمینی می توانست بیاید و «**رهبر**» يك جنبش دارای «**رهبري**» شود؟ نبود اقدام عملی از جانب

روشنفکران معترض برای ایجاد یک شورای رهبری سبب شد که این جایگاه خالی به دست کسی بیافند که پانزده سال قبل از آن تاریخ، در کتاب «حکومت اسلامی» خود حضور زن در صحنه اجتماعی را مایه فساد و تباهی جامعه معرفی کرده و تئوری ولایت فقیه را آماده ساخته بود.

درست در زمانی که شخصیت‌های شناخته شده‌ی جنبش اجتماعی و اعتراضی همچنان به اطلاعیه‌ی نویسی، مقاله‌نگاری و تحلیل نظری وقایع مشغول بودند، آخوندها در حال **سازماندهی عملی** «نهضت اسلامی» خود بوده و به سراغ قشرهایی از جامعه رفته بودند که از حساسیت بالایی نسبت به مسائل مذهبی و فرهنگی سنتی برخوردار بودند. آنها هر آنچه لازم بود کردند تا اوضاع را به نفع یک حرکت عمومی بر علیه رژیم شاه بچرخانند و در این راه، به روایتی، از براه انداختن قتل عام در سینما رکس آبادان نیز کوتاهی نکردند.

برای آنکه به طور ملموس و مشخص درد **روشنفکرزدگی** جنبش‌های به ظاهر **سیاسی** سه دهه‌ی اخیر را دریابیم به ارائه‌ی نمونه‌ی گویا می‌پردازیم. در سند زیر بخشی از یکی از نامه‌های سرگشاده‌ی «علی اصغر حاج سید جوادی» را می‌آوریم که مربوط به 28 مرداد ماه سال 1357، یعنی کمتر از شش ماه به پیروزی انقلاب، می‌باشد. فحوای کلام وی را ببینید و اینکه تا چه حد این زبان برای فعالان اپوزیسیون در طول دو دهه گذشته آشناست:

و امروز قدرت مطلقه پادشاه برخلاف قانون اساسی همچنان بر تمام می‌ماند و اداره و اقتصادی و نظامی ایران به بیگانگان اثری از استقلال ظاهری برای مردم ایران باقی نگذاشته است.

مقیسه‌ای بین ثروت و درآمد خانواده سلطنتی و وابستگان آن از 28 مرداد 1332 تا 28 مرداد 1357 خودبه‌خوبی میزان فساد و مقدار خشونت و استبداد و کیفیت اختناق را در ایران نشان می‌دهد.

و امروز زبان و قلم و آزادی اجتماعات و روزنامه و کتاب همچنان زیر یوغ سانسور رژیم قرار دارد.

رژیم با تسلط بر روزنامه‌ها و نشریات و مطبوعات و رادیو و تلویزیون خالق بی‌چون و جرای بزرگترین دروغها و بزرگترین سفسطه‌ها در طول تمامی تاریخ بشری است. هیچ رژیم دیگری دوره‌ای از تاریخ حیات بشری با این چنین وقاحت و بیشرمی این اندازه دروغ تحویل ملت خود نداده است.

آمارهای دروغ؟ ارقام دروغ؟ مطالب شفاهی و منطقی‌های دروغ؟ گزارش‌های کتبی دروغ، لیکندها و نوازشها و دلجوئی‌های دروغ- همه چیز دروغ، بایه همه کارها، همه گزارش‌ها دروغ، محتوای گزارش‌ها دروغ، زمین‌های ادارای و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی چیزی جز فساد و غارت و خشونت و دروغ نیست. و امروز دروغ همچنان ابزار اصلی و اساسی تبلیغات و رژیم می‌باشد.

و اکنون محصول 25 ساله دروغ و فساد و اختناق این است که رژیم پس از کشتارهای بی‌پای درهه شهرهای ایران مخصوصاً در قم و تبریز و مشهد و اصفهان و شیراز و جهرم و اهواز و قزوین و رفسنجان و ایلام و زنجان واردبیل عملاً برای کشتار مردم بیگناه ارتش را در خدمت گرفته است.

و اینک، 25 سال بعد، بیابید این متن را «اندکی» به روز کنیم بدون آنکه در محتوای خطوط اصلی متن دست ببریم. حاصل کار چنین است: (تنها کلمات سیاه شده را با شرایط کنونی تطبیق داده ایم)

« و امروز قدرت مطلقه **ولایت فقیه** برخلاف قانون اساسی همچنان بر تمامی سازمانهای اداری و سیاسی و اقتصادی و اجتماعی کشور حکومت می‌کند. وابستگی سیاسی و مالی و اقتصادی و نظامی ایران به بیگانگان اثری از استقلال ظاهری برای مردم ایران باقی نگذاشته است.

مقایسه ای بین ثروت و درآمد **آخوند-بازاریهای** و وابستگان آن از **22 بهمن 1357** تا **22 بهمن 1382** خود به خوبی میزان فساد و مقدار خشونت و استبداد و کیفیت اختناق را در ایران نشان می دهد.

و امروز زبان و قلم و آزادی اجتماعات و روزنامه و کتاب همچنان زیر یوغ سانسور رژیم قرار دارد. رژیم با تسلط بر روزنامه ها و نشریات و مطبوعات و رادیو و تلویزیون خالق بی چون و چرای بزرگترین دروغها و بزرگترین سفسطه ها در طول تمامی تاریخ بشری است. هیچ رژیمی در هیچ دوره ای از تاریخ حیات بشری با این چنین وقاحت و بیشرمی این اندازه دروغ تحویل ملت نداده است.

آمارهای دروغ؛ ارقام دروغ؛ مطالب شفاهی و منطق های دروغ؛ گزارشهای کتبی دروغ، لجندها و نوازشها و دلجویی های دروغ- همه چیز دروغ، پایه همه کارها، همه گزارشها دروغ، محتوای کار رژیم ایران در زمینه های اداری و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی چیزی جز فساد و غارت و خشونت نیست. و امروز دروغ همچنان ابزار اصلی و اساسی تبلیغات رژیم می باشد.

و اکنون محصول 25 سال دروغ و فساد و اختناق این است که رژیم پس از کشتارهای پیاپی در همه ی شهرهای ایران مخصوصا در **اسلام شهر، مشهد، تهران، فسا، شهر بابک، ایزد، مریوان**، عملا برای کشتار مردم بیگناه **سپاه و بسیج** را در خدمت گرفته است.»

به این مقایسه کوچک بسنده می کنیم. اما نگاهی به اسناد تاریخی، دهها مورد را معرفی می کند که به همین صورت، **دارای شباهت محتوایی و تفاوت های کوچک شکلی** می باشند. آیا نباید از خود پرسیم چه چیزی سبب شده است که این حرفها بعد از بیست و پنج سال و برای **دو رژیم** مختلف همچنان، تقریبا مو به مو، صادق است؟ چه عواملی سبب شده که يك منطق غارتگری و سرکوب در طول 50 سال - 1332 تا 1382- پایدار باشد؟ و آیا این عوامل سبب نخواهد شد که این منطق شاید 25 سال و یا حتی 50 سال دیگر همچنان پابرجا و استوار باشد، حتی اگر تا آن موقع يك یا دو رژیم دیگر روی کار آمده باشند؟

رمز پایداری استبداد و رمز شکست مستمر آزادیخواهان در کجاست؟

برای این پرسش پاسخهای متنوعی می توان یافت. ما تاکنون در مقالات متعدد به دلایلی چند در این باره اشاره کرده ایم. اما در اینجا جا دارد که وجه دیگری از موضوع را مورد نظر قرار دهیم.

طرح يك فرضیه :

در کنار عوامل تاریخی با ماهیت فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی یکی از دلایل استمرار موفقیت استبداد و ناکامی تلاشهای آزادیخواهان، **سیاسی نبودن ذات فعالیت مبارزان «سیاسی»** می تواند باشد. تا زمانی که ویژگیهای ماهوی حرکت **سیاسی** مورد توجه «سیاسی» کاران ما قرار نگیرد تلاشها ی آنان در عرصه ی تغییرآفرینی شانس موفقیت نخواهد داشت.

علت موفقیت استبداد در پنجاه سال گذشته در رعایت ذات **سیاسی** عمل کرد آن می باشد. اما ذات حرکت سیاسی چیست؟

بنا به تعریفی، «سیاست» عبارت است از مجموعه ی پدیده هایی که مربوط به **قدرت** است. **سیاست دربرگیرنده ی پدیده هایی است که به قدرت ارتباط دارند.**

قدرت چیست؟ قدرت عبارت است از **توان تحمیل اراده ی خویش به دیگران.**

بدین ترتیب **قدرت سیاسی** عبارت است از توان تحمیل اراده ی خویش به يك جمع، یا به زبانی روشن تر **توان واداشتن جامعه به انجام آنچه مطلوب ماست.**

در این معنا در می یابیم که هر آنچه يك جامعه یا يك جمع وسیع را وادار به پیروی از يك منبع قدرت کند دارای ماهیت **سیاسی** است.

با تکیه به این تعریف می‌توانیم بگوییم که رادیو، تلویزیون، مطبوعات، قوانین، مقررات، مجازاتها، پلیس، ارتش، دیوانسالاری، قوه قضاییه ابزارهای دارای ماهیت **سیاسی** هستند، زیرا اعضای جامعه را وادار به اطاعت از اراده‌ی حاکم می‌کنند. استفاده‌ی از این ابزارها به حکومت‌ها اجازه می‌دهد که جامعه را به اطاعت از خود وادارند. در جوامع دموکراتیک، استفاده‌ی از این ابزارها مشروط به دو ویژگی می‌باشد: 1- **بدست آوردن مشروعیت از جانب جامعه** از طریق انتخابات آزاد و 2- **استفاده‌ی قانونمند از این ابزارها**، یعنی استفاده‌ی مطابق با قوانین از قبل تعریف شده توسط نمایندگان منتخب مردم. در جوامع غیر دموکراتیک مانند ایران تحت سیطره‌ی جمهوری اسلامی این دو شرط رعایت نمی‌شود: از یکسو قدرت فاقد مشروعیت مردمی است و یا مشروعیتی ظاهری و تقلبی دارد و از طرف دیگر، بکارگیری این ابزارها از قانون و قاعده‌ی مشخصی پیروی نمی‌کند. یعنی محدوده، موارد و شکل بکارگیری این ابزارهای اعمال اراده حکومتی از طریق قوانین تعریف نشده است، بلکه به شکلی غیر قانونمند و تنها تابع اراده‌ی حاکمیت غیر دموکراتیک صورت می‌گیرد. یعنی هر کجا که مشکلی برای قدرت حاکمه بوجود آید یکی از این ابزارها که می‌تواند او را از مهلکه نجات دهد بکار گرفته می‌شود، چیزی به اسم عدم تطابق آن با «قانون اساسی» یا با «تعهدات و وعده‌های سیاسی» و یا نکات دیگر می‌مانند رعایت قانونی بودن این بکارگیری، قابل قبول بودن آن بر اساس ارزشهای اجتماعی و اخلاقی حاکم، عواقب آن بر زندگی شهروندان و مسائلی از این دست مورد توجه واقع نمی‌شود؛ یگانه معیار بکار گرفتن یا نگرفتن این ابزارها فقط و فقط **منظور و هدف اصلی** حاکمیت است که آن هم **بقای قدرت و ادامه‌ی بهره بردن از آن** است. بنابراین، منافع ملی، مردمی و ملاحظات انسانی در درجه‌ی دوم یا اگر لازم باشد دهم و چه بسا صدم اهمیت قرار می‌گیرد و یا اصلاً مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

این نگرش «هدف‌گرا» هر چند که می‌تواند فاقد ارزش اخلاقی و بدون رعایت ملاحظات انسانی باشد اما بطور ذاتی و با تعریفی که در بالا آمد روشی است کاملاً **سیاسی**، یعنی ذات این نوع عملکرد **سیاسی** می‌باشد. سیاستی فاقد اخلاق و تا حدی همانند آنچه «ماکیاول» در کتاب «شاهزاده» می‌آموزد.

ویژگیهای این نوعی از کار سیاسی

بکار بستن **استراتژی هدف‌گرا** شرایط و ویژگیهای خاص خود را دارد. ویژگی نخست آن است که بکارگیری ابزار، تنها برای این نیست که گفته شود این ابزار بکارگرفته شدند، بلکه برای آنست که **منظور** حاصل شود. اگر هدف بدست آمد که هیچ، اما اگر بدست نیامد بلافاصله ابزارهای دیگر بکار گرفته می‌شود. این روند تعویض ابزار تا آن جایی انجام می‌شود که مقصود و منظور حاصل شود، یعنی تا جایی که هدف بدست آید. تنها در این مرحله است که کار متوقف می‌شود. پس هدف وسیله را نه تنها توجیه که **تعیین** می‌کند. به دو مثال مشخص از بکارگیری این منطق توسط رژیم اسلامی بپردازیم:

مثال اول:

ابزار تبلیغات باید باعث شود که فقرا و بیکاران مغز شویبی شده و نسبت به شرایط خود دم برنیاورند. حواسشان به خدا و قیامت باشد و فقر این دنیا را با ثروت آن دنیا مبادله کنند. منبر، مدرسه و رادیو و تلویزیون و مسجد و مراسم محرم و غیره **ابزارهای** این مسخ روحی هستند.

اگر باز عده‌ای دست به اعتراض و مطالبه خواهی زدند تلاش می‌شود از طریق ابزار دیوانسالاری و دستگاه اداری پاسخ دل‌خوش کن و سرگرم‌کننده‌ای به آنها بدهند. اگر آن هم جوابگو نبود از طریق ابزار فرمانداری و قوه قضاییه تهدید می‌کنند. و سرانجام، اگر تهدید هم پاسخگو نبود، گارد ضد شورش سپاه پاسداران انقلاب اسلامی را می‌آورند تا آنها را در شهر بایک به گلوله بینند.

در نهایت **هدف** حاکمیت، که خفه کردن اعتراض بیکاران است، بدست می‌آید.
مثال دوم:

رژیم هفته ها مردم را از طریق صدا و سیما و با استفاده از احساسات ملی و مذهبی و مغز شویی تشویق به شرکت در انتخابات می کند. برای انتخابات کاندیداهای خود را تأیید و تعیین می کند. در روز انتخابات شایعه می کند که اگر جوانان رای ندهند از دانشگاه خبری نخواهد بود. بعد صندوقها را با رای های قلابی پر می کند. سپس آمار تقلبی ارائه می دهد و ارقام را ضرب در 10 می کند. اگر مردم باور کردند که چه بهتر، اگر مانند ایزه و فیروز آباد لب به اعتراض گشودند آنها را به تیر می بندد.

در اینجا نیز هدف نهایی رژیم، که فرستادن نمایندگان مطلوب خود به اسم رای میلیونی مردم است، حاصل می شود.

این دو مثال نشان دهنده ی يك پدیده ی ضد انسانی و غیر اخلاقی اما «سیاسی» می باشد. زیرا چنانچه گفتیم **هدف قدرت سیاسی، اعمال اراده ی خود به جامعه** است. در این مثال می بینیم که رژیم آخوندی در نهایت اراده ی خود را بر بیکاران و یا بر رای سفید دهندگان و غایبین در انتخابات تحمیل می کند؛ پس عمل رژیم **سیاسی** می باشد، البته سیاستی آلوده به جنایت و مکر و تقلب و سرکوب.

در يك جامعه ی دموکراتیک دولت حاکم در قبال بیکاران معترض و یا رای دهندگان شاکي باید طبق قوانین تعریف و تعیین شده عمل کند. در قوانین دموکراتیک پیش بینی نشده است که بیکاران و یا معترضین انتخاباتی در نهایت به گلوله بسته شوند.

مثالهایی از این دست در دل خود يك منطق روشن را دارد. این منطق اجازه می دهد که درباره ی رویارویی سیاسی رژیم و مخالفانش فرضیه ی زیر را مطرح سازیم :

هر گاه دو رقیب در صحنه ی سیاست با هم روبرو شوند، اگر یکی از آنها در استفاده از ابزارهای اعمال اراده ی خود دچار **محدودیت** باشد و دیگری **محدودیتی نداشته باشد، نیروی فاقد محدودیت به پیروزی خواهد رسید.**

حال این محدودیت می خواهد مادی باشد یا غیر مادی. پس، بعد از رسیدن به يك مرحله مساوی با رقیب، اگر یکی از این دو رقیب، به خاطر ناچاری های اخلاقی، کمبودهای مادی یا ناتوانیهای روحی نتواند از ابزارهای دیگری برای پیشبرد نبرد سیاسی خود استفاده کند، در این مرحله تساوی در واقع به نقطه ی شکست خود رسیده است ؛ زیرا به محض آنکه رقیب او بتواند از يك ابزار اضافی استفاده کند پیروزی را بدست می آورد.

بر این اساس، فرضیه بالا را تدقیق می کنیم :

در صحنه ی سیاست، اگر يك طرف، به واسطه ی نداشتن محدودیتهای مادی یا غیر مادی، بتواند از تمام ابزارهای لازم برای رسیدن به هدف خود بهره ببرد بر طرف مقابل خود، که از برخی محدودیتهای رنج می برد، غالب خواهد شد.

با تکیه بر این فرضیه می توان گفت که شاید راز موفقیت استبداد در ایران اینجاست. همچنان که راز شکست اپوزیسیون نیز می تواند همین جا باشد.

مشاهده ی يك واقعیت

رژیم جمهوری اسلامی از ابتدای پیدایش خویش، بر اساس مثالهایی که در بالا آمد، آمادگی آنرا داشته است که در هر يك از دوره های حیات خود از ابزارهای که «باید» استفاده کند، یعنی ابزارهای که او را به **مقصودش** که حفظ قدرت و بهره بردن از آن بدون مشارکت سایر نیروهای اجتماعی بوده است سوق دهد. برخی از ابزارهای مورد استفاده ی رژیم در این سالها بدین شرح است :

= فراندم (مثال 12 فروردین 1358 برای همه پرستی جمهوری اسلامی)
= انتخابات : (چند ده انتخابات کوچک و بزرگ برای دادن يك مشروعیت ظاهری به حاکمیت)
= تقلب در انتخابات (ارائه ی آمار دروغین و انواع تقلبات نجومی در جریان رای گیری برای بیرون آوردن نتایج دلخواه)
= تبلیغات و جنگ روانی (هزینه کردن میلیاردها دلار سرمایه برای مسخ فکری و روانی جامعه و ایدئولوژیک کردن نسل های جوان)

= گسترش فقر (با استراتژی جامعه گرسنه قابل کنترل تر است)
 = حبس و دستگیری و اعدام و شکنجه (اعدام 120 هزار مخالف و حبس و شکنجه نیم میلیون ایرانی در طول یک ربع قرن گذشته)
 = کنترل اجتماعی (پلیسی کردن جو جامعه و اداره ی امنیت کشور برای کنترل حرکت‌های مخالف و ایجاد و حشت و اضطراب همیشگی)
 = گسترش اعتیاد (ورود و توزیع انواع مخدر و قابل دسترس کردن آن بطوریکه هم اکنون بهای یک بسته هروئین گاهی ارزان تر از یک بطری شیر تمام می شود.)
 = به فساد و فحشاء کشاندن صدها هزار جوان ایرانی با همدستی مستقیم روحانیت و نهادهای انقلاب اسلامی
 = دیوانسالاری مرکزی هدایت شده برای در اختیار گرفتن تمامی اختیارات و امکانات در امور زندگی فردی و اجتماعی ایرانیان
 = واگذاری ثروتهای زیر زمینی نسل های فعلی و آینده ی ایران به شرکت‌های بزرگ نفتی برای کسب درآمد و حفظ بقای اقتصادی و سیاسی خود
 = براه انداختن و گسترش و تداوم بخشیدن به جنگ (هشت سال جنگ با هزار میلیارد دلار خسارات و یک میلیون کشته و زخمی برای تداوم در قدرت سیاسی)
 = عملیاتی کردن یک سیستم جهنمی سرکوب متشکل از انواع نیروها : نیروی انتظامی، ارتش، سپاه، بسیج، نوپود، نیروهای ویژه، گادر ضد شورش، فداییان رهبری، انصار حزب الله و...)
 = بدست گرفتن انحصاری تمامی کادرهای قانونگذاری، قضاوت و تصمیم گیری
 = سانسور اندیشه و بیان و قتل عام فکر و متفکر

براین لیست می توان صدها عامل دیگری را که به عنوان ابزار برای اعمال اراده ی حاکمیت سیاسی مورد استفاده رژیم آخوندی است را بیافزاییم. اما چنانچه دیده می شود این ابزارها ی بسیار متنوع و گوناگون همه عرصه های حیات یک جامعه را شامل می شود : اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، سیاسی، نظامی، دینی

ویژگی برتر استراتژی رژیم

پس، دست رژیم از همان ابتدا بسیار باز بوده است. نه محدودیت مادی و مالی داشته است، نه محدودیت اخلاقی و ارزشی. در مقابل، رقیب سیاسی رژیم، یعنی اپوزیسیون برانداز، از هر دو این محدودیتها رنج برده است. نتیجه، بیست و پنج سال است که دیکتاتوری آخوندی دوام آورده و بیست و پنج سال است اپوزیسیون سرنگون ساز در جا می زند. این معادله هم در دل خود منطق بالا را دارد. منطق داشتن یا نداشتن **محدودیت**.
 تبلور عینی این منطق و ویژگی برتر استراتژی رژیم را می توانیم در پدیده ای ببینیم که نام آنرا «اصل کنش گرایی» می گذاریم. بدین ترتیب که رژیم اسلامی بواسطه نداشتن محدودیت‌هایی که از آن یاد کردیم توانسته بسیار «کنش گرا» باشد و بخش اعظم اپوزیسیون ایرانی، بواسطه ی محدودیت‌هایی که داشته است « واکنش گرا» و بسیار «حرف گرا» بار آمده است. رژیم هر کجا که لازم بوده «عمل» کرده است. در هر مورد و در هر زمان. هر کجا که به مشکلی برخورد کرده **عمل** کرده است، به هر بهایی، با هر هزینه ای و با زیر پا گذاشتن هر ارزشی. این خصلت پراگماتیستی (**عمل بنا بر مصلحت**) تبدیل به ویژگی ذاتی رژیمی شده است که با **کنش** و عمل قدرت را بدست گرفت، با **کنش** و عمل، سازمان‌های سیاسی را تار و مار کرد، با **کنش**، جنگ به راه انداخت، آنرا دوام بخشید و غافل گیرانه آنرا پایان داد، با **کنش**، زندانیان سیاسی را قتل عام کرد، با **کنش**، مخالفان خود را در خارج از کشور ترور کرد، با **کنش**، قیام های مشهد، شیراز، قزوین، اسلام شهر، 18 تیر، فسا و تهران را سرکوب کرد، با **کنش**، قتل های زنجیره ای ترتیب داد، با **کنش**، 120 هزار نفر را اعدام کرد، با **کنش**، در منطقه و جهان

جنگ افروزي و تروریسم پروري کردو مي کند. خلاصه آنکه هر جا که لازم بوده است رژیم حرف را به کنار گذاشته و «عمل» کرده است.¹

در مقابل این **کنش گرايي** رژیم، اپوزيسيون برانداز ايراني چه کرد ؟ به استثنای بخشي از تاريخ خود که در طول آن مجاهدين خلق این منطق کنش گري را پا به پای رژیم بکار بستند و موفقيتهاي چشم گیر نیز بدست آوردند، اکثریت مطلق اپوزيسيون، تا به همین جمعه 1 اسفند 1382، اسير «**ناکنش گرايي**» خود بوده است. اپوزيسيوني که به حرف و گفتار بسنده مي کند زیرا **ابزار ديگري** جز این براي خود تدارک ندیده است. يا بواسطه ضعفهاي مالي و مادي اش، يا بخاطر ضعف دانش خود، يا به خاطر نداشتن جرات و شهامت و يا به دليل عدم درک ضرورت **کنش** در صحنه ي «سياسي».

معادله ي نابرابر رژیم «**کنش گرا**» و اپوزيسيون «**گفتارگرا**» بیش از بیست سال است که دوام آورده است. آنها مي کشند، ما حرف مي زنيم ؛ آنها زندان مي کنند ما اعتراض مي کنيم ؛ آنها قتل عام مي کنند، ما نشريه مي دهيم ؛ آنها چشم از حقه در مي آورند، ما بيانيه صادر مي کنيم ؛ آنها مي دزدند و غارت مي کنند و مي برند ما به افشاء گري بسنده مي کنيم... حاصل کار : بواسطه ي **کنش** خود، رژیم در داخل مردم را در وحشت، ارباب، مسخ و از خود بيگانگي مطيع و سر به زیر بار آورده و در خارج، حمايت دنياي سرمايه داري را، که منطق «کنش گرا» را خوب مي شناسد، نسبت به خود جلب کرده و اپوزيسيون «سخن گرا» در مقابل، نه حرکت توده اي برانگيخته است، نه حمايت توده اي دارد، نه آلترناتيو فراگیر شکل داده و نه پشتيباني بين المللي از خود جلب کرده است.

فاصله اي به بلنډاي سالها ميان **کنش** و **حرف** مستقر است و ما تا مي خواهيم بچنيم که کاري بکنيم، رژیم از این فاصله استفاده کرده و با **کنشي** نوين و غافل گیرانه (مانند جريان دوم خرداد) چندین و چند سال ما را در قالب **واکنش** به دنبال **کنش** خود مي کشاند و مي دواند. این فاصله تاکنون دوام آورده است و اگر اپوزيسيون در صدد برداشتن آن برنياید رژیم همچنان پابرجا خواهد ماند. چگونه بايد این اشکال تاريخي اپوزيسيون برانداز را رفع کرد ؟

گام اول قبول بديهيات

مخالفتان رژیم جمهوري اسلامي در داخل و خارج از کشور بايد بعضي از بديهيات را پس از يك ربع قرن مبارزه ي ناکام و يا کم حاصل بپذيرند :

- تا زماني که رژیم مي کشد و ما حرف مي زنيم نظام برقرار خواهد بود ؛
- تا زماني که رژیم آدم به خيابان مي ريزد و ما از ترس در خانه ها مي نشينيم نظام دوام خواهد آورد ؛
- تا زماني که رژیم با چماق دارانش حمله مي کند و دانشجويان به شعار دادن و فرار اکتفاء مي کنند نظام پابرجا خواهد بود ؛
- تا زماني که آنها مردم معترض را به گلوله مي بندند و نيرويي براي پاسخگويي مشابه نيست نظام دوام خواهد آورد ؛
- تا زماني که هلي کوپترهاي رژیم بتوانند گارد ضد شورش را سالم به محل تظاهرات برسانند تا سرکوب را آغاز کنند این نظام دوام خواهد آورد ؛
- تا زماني که رژیم در استراتژي انحصار قدرت و سرکوب، يکدست و متحد و اپوزيسيون، متشتت و متفرق است این وضعيت دوام خواهد آورد ؛
- تا زماني که رژیم در پادگانهاي ویژه، مشتني بسيجي و پاسدار را مغز شويي و براي جنابت آفريني تربيت مي کند و ما در خارج به بحث هاي روشنفکري درباره ي «برخورد مدني» و گل و پروانه مآبانه مشغوليم نظام دوام خواهد آورد ؛

¹مانند آنچه اسرائيل هم اکنون با **عمل** خود و «ديوار آپارتايد» نسبت به فلسطينيها مي کند، دولت شارون بزرگترین زندان تاريخ بشريت را در مقابل چشمان جهاني منفعلي و حراف مي سازد. ساختن این ديوار هر چند که در مسير تمدن بشري گامي است به عقب، اما بواسطه عمل گرايي دولت اسرائيل به پيش مي رود.

□ خلاصه اینکه، تا زمانی که رژیم به **کنش و عمل** اهمیت می دهد و مخالفانش به **حرفی و نقی زدن**، این نظام ضد انسانی دوام خواهد آورد.

بیست و پنج سال تجربه نشان داد تا زمانی که جز **تولید انبوه حرف** چیز دیگری از دست سازمانهای ریز و درشت اپوزیسیون بر نمی آید حکومت آخوندی بدون کمترین نگرانی دوام خواهد آورد.

برای خروج از این دور باطل می بایست بپذیریم که آنچه باید قبل از هر چیز مورد توجه قرار گیرد نه **حرف** که **عمل** است. هر زمان که به اندازه ی رژیم **عمل گرا** شدیم تازه در حد مساوی قرار خواهیم گرفت و باز برای پیروزی **باید از او عمل گرا تر** باشیم. تا زمانی که رژیم بتواند با دست باز احضار کند، دستگیر کند، حبس کند، شکنجه کند و یا به دار بکشد و به گلوله ببندد، هیچ خطر جدی او را تهدید نخواهد کرد. خطر از زمانی آغاز می شود که بتوانیم به احضاریه هایش پاسخ منفی بدهیم، اجازه ندهیم مخالفان را دستگیر کند، امکان حبس و زندانی ساختن را از او سلب کنیم، بساط دار او را بهم بزنیم، بابت هر اعدامی از او معادل بستانیم و به گلوله بستن تظاهر کنندگان را با آتش پر حجم تر پاسخ دهیم. تا زمانی که پاسخ آتش تفنگ رژیم حرف و ناله و گل و التماس باشد این رژیم با بی رحمی هر چه بیشتر دوام خواهد آورد.

تجارب متعدد تاریخی

مثال مشخص این معادله را در عمل کرد سازمان مجاهدین خلق می بینیم. این سازمان، هم چون سایر سازمانهای سیاسی آن زمان، در تشخیص ماهیت جنایت صفت رژیم تاخیر داشت و زمانی که متوجه آن شد اسیر **کنش گرای محض و غافل گیرانه ی** رژیم شد. مقابله به مثل مجاهدین با رژیم اسلامی نه از 30 خرداد 60 که از همان سال 58 باید آغاز می شد. یعنی **کنش در مقابل کنش**. زیرا در آن زمان رژیمی در حال مستقر شدن بود که می دانست تنها با **عمل** خشن، بی رحمانه و ضد انسانی می تواند قدرت را قبضه کند. اگر سازمانهای «سیاسی» ما آن زمان می فهمیدند که کمترین مسامحه با چنین رژیمی فقط یاری رساندن به استقرار درازمدتش است شاید چنین رفتار نمی کردند که کردند. اما دیدیم که نزدیک به دو سال، رژیم از راههای گوناگون و در فرصتهای مختلف فعالان مرتبط به مجاهدین را مورد ضرب و شتم قرار داد و حتی هوادارانش را به قتل رساند. اما پاسخ آنها تنها اعتراض و افشای گری بود. استدلال مسئولان سازمان در این باره این است که باید مدتی می گذشت تا ماهیت رژیم برای مردم آشکار می شد، اما شاید بزرگترین اشتباه، همین فرصت دادن دو ساله و نیم به رژیم بود؟ رژیمی که از این زمان برای برقراری پایه های اجتماعی، سیاسی و فراهم کردن ابزارهای و ملزومات امنیتی و تشکیلاتی سرکوب سازماندهی شده ی خونین بهره برد. سازمانهای سیاسی ما با اهدای این فرصت به رژیمی که بواسطه تجربه ی تاریخی خود نمی خواست راه دیگری برگزیند به او خدمتی ناخواسته اما بزرگ کردند. آیا اگر مجاهدین و سایر سازمانهای سیاسی مخالف، از همان روزهای نخست ظهور پدیده ی چماقداری، به مقابله به مثلی به مراتب خشن تر و قاطع تر نسبت به این پدیده ی شوم می پرداختند، چیزی به اسم چماقداری و حزب الله می توانست شکل گیرد؟ به احتمال بسیار زیاد خیر. به این دلیل عمده که این گونه پدیده ها تنها **محصول ضروری** بستر اجتماعی خود نیستند، بلکه بخصوص زاینده ی کنش و واکنش بازیگران اجتماعی و سیاسی می باشند. نباید با تفسیرهای جبرگرایانه اینطور جلوه دهیم که این گونه پدیده ها «هیچ» چاره ای جز ظهور ندارند. این تفسیر «دترمینیستی» (جبرگرایانه) بیشتر توجیه گر عدم هشجاری و عدم کنش به موقع ما می تواند باشد. پیدایش چنین پدیده های شومی قبل از هر چیز ناشی از پذیرش انفعالی جامعه و سکوت مردم در مقابل ظهور آنهاست.² پذیرش نمودهای نخست پدیده های

² مثال دیگر تاریخ ایران در این باره را در باره ی نقش اوباش تهران به سرکردگی شعبان جعفری (شعبان بی مخ) در جریان کودتای 28 مرداد می بینیم. در این روز این افراد با تعداد اندک خود از ترس و انفعال مردم استفاده کردند و موجبات موفقیت کودتا را فراهم نمودند. يك

اینگونه توسط جامعه موجب توسعه ی این نمودها و تبدیلهشان به يك واقعیت غیر قابل انکار می شود. در تفسیر و توضیح این گونه پدیده ها باید جبرگرایي را در کنار « مسئولیت گرایي» بازیگران حاضر در صحنه قرار دهیم تا موفق شویم سهم ارادي و غیر ارادي انسانها را در شکل دهی به پدیده های منفي تاريخي تعیین کنیم. هر گونه تفسیر يك جانبه از این پدیده ها ما را از فهم واقعي آنها و یافتن راه حل های درست و ممکن باز می دارد.

از تاریخ بیاموزیم

در 30 خرداد 1360 حضور **چند صد** کمیته چي و پاسدار مسلح و فاقد محدودیت اخلاقي و معذوریت انساني کافي بود تا **نیم میلیون** جمعیت غیر مسلح را در تهران تار و مار کند. اما اگر در میان این 500 هزار نفر تظاهر کنندگان، تنها 500 یا 1000 نفر مسلح و از قبل آماده حضور پیدا می کردند وقایع می توانست شکل دیگری به خود گیرد. تسخیر برخی از پایگاههای رژیم از طریق نیروهای مردمی مسلح با پشتیبانی و حمایت صدها هزار نفری که به تظاهرات آمده بودند کافي بود تا سرنوشت کشور را به سمتی دیگر ببرد. هر اتفاقي که در آن موقع می توانست روی دهد از اتفاقات شوم و نکبت باري که بعدها در نبود این کنش گري روی داد بدتر و فاجعه وارتر نبود. پیوستن سایر نیروهای اجتماعي و سياسي در حمایت از حرکت مسلحانه ی مجاهدین می توانست نقطه ی پایانی زودرس اما به موقع برای رژیم خمینی باشد. ولی تردیدها و احتیاط های نابجا سبب شد که رژیم از همان روز، موج سرکوب خونین و اعدامها را آغاز کند و اعلام جنگ مسلحانه از جانب مجاهدین نتوانست چیزی را در این مسیر عوض کند. صحبت شاید بر سر چند ساعت اختلاف در اتخاذ يك تصمیم است. آغاز نبرد مسلحانه توده ای در 29 خرداد یا در 30 خرداد ؛ قبل از آغاز تظاهرات یا پس از سرکوب تظاهرات. تصمیمات مهم به شرط به موقع بودن گاهی سرنوشت دهها سال از عمر يك جامعه را دگرگون می کند.³

در يك کلام، برای رژیمی با ماهیت و عملکرد جمهوری اسلامی، مبارزه مسلحانه ی توده ای می بایست به شکلي اجتماعي و ظریف اما بسیار قاطع و رادیکال خیلی زودتر از 30 خرداد شروع می شد. تنها گذاشتن مبارزان کرد در جریان سرکوب خونین کردستان در سال 58 و بهار 59 شاید نخستین خطاي استراتژیک مبارزان مخالف رژیم در سراسر کشور بود.

با آموخته ها چه کنیم

سازمانهای سياسي ما اینک باید بدانند که رژیم اسلامي يك رژیم به تمام معنا **کنش گر** است، این را هم به طور غریزي (تاریخي) و هم بطور تجربی (عملي) آموخته است. حکومت آخوندی همان قدر که در زمینه ی **منافع مردم** ایران به **حرف** و ادعا و شعار بسنده می کند، همان قدر برای **منافع خود** و بقای خویش اهل **عمل** و کنش است. هر کجا که لازم باشد جلاد و قاتل و تروریست اعزام می کند تا به اهدافش برسد. از جستجو و هزینه کردن بیست میلیارد دلار برای بدست آوردن سلاح اتمی کوتاهی نمی کند. با چنین رژیمی نمی توان از طریق نامه نویسی به نمایندگان پارلمانهای اروپایی و نشریه پراکنی مقابله کرد. باید از همان **نوع** کنشی کمک گرفت که او برای سرکوب خلق و مخالفانش بهره می برد. مگر رژیم بواسطه ی تعداد روزنامه های و سایتهای اینترنتی اش پار جا مانده که ماب بخوایم از این طریق آنرا

غفلت ساده ی مردم و خیانت پیشه گی توده ای ها سبب شد که بیست و پنج سال استبداد سلطنتی بر ایران مستقر شود و پدیده ی « خمینی» را برای سال 1357 آماده سازد.

³بیاد آوریم که چند ماه پیش و در جریان کودتای عوامل سیا در ونزوئلا شجاعت چند نظامی وفادار به هوگو چاوز و حمایت عملی گروهی از اهالی پایتخت از آنها سبب شد که رئیس جمهور منتخب مردم، زمانی که در حال مذاکره برای قبولاندن تبعید خود به کوبا به کودتاگران بود، بار دیگر به قدرت باز گردد.

سرنگون کنیم؟ آیا غیر از این است که نیرویی مانند طالبان را در افغانستان جز با توپ و تانک و گلوله نمی شد از قدرت به زیر کشید؟ آیا قابل تصور بود که اپوزیسیون افغانستان از طریق سایتهای اینترنتی و نشریه و نامه نگاری به «عفو بین الملل» در کشورهای اروپایی می توانست بر سرنوشت افغانستان زیر سلطه ی «ملا عمر» تأثیری بگذارند؟ **طالبان را نمی شد از طریق پالتاک سرنگون ساخت، جمهوری اسلامی را نیز با ماهواره نمی توان ساقط کرد.** در کنار اینترنت و کتاب و مجله و ماهواره و کنسرت، سرنگونی جمهوری اسلامی نیاز به نیرویی دارد عمل گرا و عملیاتی. نیرویی که قادر است در پایگاهها و مراکز دولتی به سراغ مقامات و ماموران و تاسیسات و امکانات رژیم برود و خواب و آسایش را از آنان سلب کند. نیرویی که آنچنان به خدمت چماقداران انصار حزب الله برسد که دیگر کسی هوس خدمت در انصار حزب الله را نکند. نیرویی که با آتش قهر خود به گارد ضد شورش سپاه پاسداران بفهماند هزینه ی هر گلوله ای که به سوی مردم شلیک می کند گلوله ی است که قلب یکی از دژخیماننش را خواهد شکافت.

مبارزه با رژیم که طرف دو روز بعد از انتخابات قلابی اش در 1 اسفند بیش از 6 نفر از ایرانیان معترض را به ضرب گلوله می کشد از طریق هزار و یکصد و پنجاه سایت اینترنتی ریز و درشت و صدها نشریه و مجله و اطلاعیه ممکن نیست. تنها با غرش سلاحهای مدافعان مردم است که جلادان رژیم دیگر به راحتی دست به ماشه نخواهند برد. تا زمانی که این قدرت عملی بر آخوندها تحمیل نشود حکومت ملاها و بازارها به قتل عام این ملت ادامه خواهد داد.

در این راستا باید به مثال مجاهدین برگردیم. یگانه نیرویی که به مدت دو دهه عامل وحشت سران رژیم بوده و می بینیم که آخوندها حتی حضور غیر مسلح آنها را در کنار مرزهای ایران برنمی تابند و حاضر به هر نوع معامله ی خفت بار و توطئه ای هستند تا از خطر **کنش گری** این نیرو در امان باشند. اغلب نیروهای دیگر اپوزیسیون که به نوعی مورخین جنایات رژیم هستند و منتظرند ببینند ماموران حکومت آخوندی چند نفر را اعدام یا دستگیر یا سر به نیست می کنند تا اعلامیه ای صادر کرده و واقعه را در دفتر اینترنتی تاریخ ثبت کنند، ذره ای ترس و نگرانی در رژیم نمی آفرینند. جمهوری اسلامی نیک می داند که یک جوان از خود گذشته در ایران می تواند بسیار بیشتر از دهها هزار مخالف اعلامیه نویس اهل اینترنت در خارج از کشور موثر باشد.

به همین خاطر، نسلهای جوان مبارز در داخل کشور باید نیک دریابند که نجاتشان نه در گرو نیروهای ریز و درشت خارج از کشور، که حداکثر توان بخش اعظم آنان صدور اطلاعیه های اینترنتی است، بلکه در گرو همت و شجاعت خودشان برای مبارزه ای است **عملی** و بی پروا. مبارزه ای را که خون را با خون پاسخ می دهد و استراتژی خود را بر **یک درصد حرف** و **99 درصد عمل** می گذارد. رژیم اسلامی تنها اینگونه است که سقوط خواهد کرد. زمانی که در مقابل راهپیمایی 200 هزار نفری سازماندهی شده طرفداران و مزدوران رژیم مردم ما بتوانند 2 میلیون نفر را به خیابانها بریزند می توان گفت که وارد فاز سرنگونی شده ایم. بعد از یک ربع قرن از حاکمیت آخوندی وقت آن رسیده است که اشتباهات خود را در یابیم و در پی آن باشیم که با شعار «**حداقل حرف، حداکثر عمل**» به صحنه ی مبارزه ی سیاسی به معنای واقعی کلمه پای بگذاریم و اجازه ندهیم رژیم اسلامی تنها به دلیل ضعف عملی ما **دوام آورد**. اگر مردم ما فقط چند روز دست از زندگی برده و ارانه ی خود بکشند و به سان انسانهایی شجاع و آزاده وارد صحنه ی مبارزه شوند خواهند دید که می توان در عرض کمتر از یک هفته تمامیت رژیم را با همه اجزای کوچک و بزرگ آن جارو کرد و برای همیشه پیکر کثیف آنرا به زیاله دان تاریخ انداخت.

این رژیم فقط بر وقاحت و بی شرمی و پررویی خود استوار است؛ به خاطر ترس و خجالتی بودن و سست بودن و ترسو بودن ماست که دوام آورده است، به خاطر این که ما یاد گرفته ایم که فقط نق بزیم و جرات نداریم کمترین **کنشی** داشته باشیم، این باعث شده که کمتر از 1 میلیون نفر خون بیش از 65 میلیون انسان را در شیشه کرده اند. از چه بهراسیم وقتی می دانیم که ما حداقل 65 برابر آنان هستیم؟

اپوزیسیون ما باید از نقش تاریخی خود به عنوان ادراه ی ثبت احوال مرگ و میر توسط رژیم بیرون آید و با کنار گذاشتن روش سنتی و غلط مبارزه که تنها بر اعلامیه نویسی و نق زدنهای سیاسی و آکسیونهای نمایشی بی خطر استوار است، بدنبال آن باشد

که به جای تولید روزانه ی چند میلیون کلمه گفتار و شعار، امکان ضربه زدن عملی به نهادها، پایگاههای و عوامل رژیم را فراهم کند و از این طریق، با همان منطقی با رژیم برخورد کند که رژیم با مردم و مخالفانش برخورد می کند. راه نجات ایران در درک ضرورت خروج از حرف زدگی و حرکت به سوی یک مبارزه ی عمل گرای رادیکال است.

به عنوان نتیجه گیری

تغییرات سیاسی بر اساس اندیشه ها و باورها شکل می گیرند اما این اندیشه ها نیستند که تغییرات را می آفرینند، دگرگونیهای با ماهیت سیاسی از دل **کنش** بیرون می آیند، توسط **کنش** ماده می شوند، بوسیله ی **کنش** تحقق می یابند، از طریق **کنش** تبدیل به واقعیت می شوند.

مرز میان تغییر و اندیشه ی تغییر، کنش است. تا **کنش** نباشد تغییر خواهی از مرز خواست و آرزو عبور نخواهد کرد، تنها **کنش** است که تغییر را از حالت **بالقوه** به صورت **بالفعل** در می آورد. شکستن مرز میان این دو، شکستن فاصله ای است که رژیم آخوندی را از اپوزیسیون برانداز جدا می سازد. راز بقای رژیم در **کنش گری** و رمز عدم موفقیت اپوزیسیون برانداز در **گفتار گرای** آن است. تا زمانی که فاصله حرف از عمل از میان نرود اپوزیسیون در جا خواهد زد و فرسوده تر خواهد شد.

در این میان نسل جوان داخل کشور باید آگاه شود که تمامی دستگاههای تبلیغاتی داخلی و خارجی که آنها را به مبارزه «مسالمت آمیز»، « نافرمانی مدنی» و فرمولهایی از این دست فرا می خوانند توسط کسانی تغذیه می شوند که یا کاملاً ناآگاهند و یا مزدور واقعی دستگاه جنایتکار حاکمیت هستند. در هر دو حالت، حرفهای آنها را باید به دور ریخت. اصل واقع گرای ایجاب می کند که برای تغییر یک واقعیت بیرونی به قانونمندیهای آن پی ببریم. تغییر رژیم آخوندی در ایران با فهم قانونمندیهای حاکم بر عملکرد آن استوار است : 1- کنش گرای محض 2- عدم رعایت هیچ گونه محدودیت و حد و مرز اخلاقی یا انسانی برای رسیدن به هدف خود که باقی ماندن در قدرت برای غارت بیشتر است. با شناخت این قانونمندیها در می یابیم که برای تغییر دادن چنین رژیمی باید : 1- حرف زدن صرف را کنار بگذاریم و تا حد **لازم** و ضروری کنش گرا باشیم. 2- با رعایت اصول اخلاق انسانی، برای ضربه زدن به عوامل و امکانات رژیم از **هیچ** اقدام موثری کوتاهی نکنیم.

تا زمانی که جوانان و مردم ایران دل به مبارزه ی مدنی، کمک خارجی، معجزه الهی و امثال آن بسته اند بساط استثمار و شکنجه و اعدام و غارت رژیم نیز برپاست. از زمانی که مخالفان رژیم از پشت کامپیوترها و تلویزیونهای ماهواره ای و محافل بحث و گفتگوی صرف برخاستند و در صدد یافتن امکانات و وسایل و تجهیزات برای مقابله به مثل با مزدوران رژیم و هجوم به ماشین سرکوب و خفقان آن برآمدند می توانیم بطور جدی امیدوار به تغییر و سرنوشتی باشیم. این درس یک ربع قرن تاریخ بقای رژیم ضد انسانی و ضد ایرانی بر کشور ماست. اگر این درس را بکار گیریم می توانیم خود و میهنمان را آزاد کنیم و در غیر این صورت محکوم هستیم به عنوان بردگان نظام آخوندی-بازاری زنده گی پر از فلاکت فردی و حیات منتهی به انحطاط اجتماعی را که پیش روی کشورمان است تحمل کنیم. بررسی تاریخ معاصر سیاسی ایران دو راه پیش روی مردم و اپوزیسیون می گذارد : تباهی ناشی از «گفتارگرای» صرف، نجات از طریق «کنش گرای» ضروری. انتخاب با هر یک از ماست.

* *

www.koroshfani.com

24/02/2004